

رویا زاهدنیا / لوندویل آستارا

سوقات سفال پز

سوقات نام پدرم است. آخرین بازمانده از نسل خاک و سفال و آینه. آخرین مرد از نسل پاک شالیزار. سوقات نام پدرم است. هم او که نقاش نقشینه‌های سفال و شعر و باران است. میان اهالی «لوندویل» به سوقات سفال‌پز معروف است. هم او که به خاک، نام عاشقانه دیگری می‌دهد. هم او که تنهایی دست‌هایش این روزها سقف سفالی خانه‌های اعیان نشین شهری شده است. هم او که سال هاست تنهایی‌اش را میان قهوه‌خانه چای و نان میرزا اسماعیل گریه می‌کند. سوقات نام پدرم است هم او که هر فصل تنهایی‌اش را تنها کوه‌تات می‌داند و خاک و گل و سفال...

دوست خوبم رویا زاهدنیا

شعرها و نوشته‌های زیبایی را خواندم و سوقات سفال‌پز را از میانشان انتخاب کردم تا چاپ شود. این نوشته سرشار از احساس و خیال است. نام‌هایی که از منطقه محل زندگی‌ات در این نوشته آورده‌ای، به آن پوست و گوشت داده‌است و مخاطب می‌تواند با نوشته تو همراه شود و واقعیت نهفته در آن را درک کند. اینکه درباره محل زندگی‌ات نوشته‌ای و ما با یک متن بومی و محلی مواجهیم، ارزشی دوچندان به متن داده است. نوشته و شعر نباید صرفاً از خیال سرچشمه بگیرد. گاهی بهتر است یک پای متن ادبی در واقعیت و پای دیگری در خیال قدم بزند. منتظر نوشته‌های خوب دیگری هستیم.

نسرین قاسم زاده / چالدران

کودکی گرم بازی با شن‌های من است
قلقلکم می‌گیرد
می‌خندم
دریا با ماه سرازیر می‌شود
مرا در بغل گرفته، می‌بوسد
آه دریای دوست داشتنی من
مهتاب درونت غرق خواب است
دریا جان چرا چشم دوخته‌ای به من
حرف دلت چیست؟
با ساحل بگو
گر چه چون سنگ
در جایم نشسته‌ام من
اما دلم نرم است
هموار و گرم است

دوست خوبم نسرین قاسم‌زاده

مهم‌ترین تکنیکی که در شعر تو به کار رفته، جان‌دارپنداری اشیاست. یعنی تو به اشیاء و چیزهایی که جان ندارند، خصلت‌های انسانی داده‌ای و آن‌ها را به حرف آورده‌ای، تا احساسات و عواطف خودشان را بیان کنند. در واقع دریا و ساحل عاطفه و احساس انسان‌ها را ندارند، اما در شعر می‌توانند به صورت نمادین و تمثیلی به حرف درآیند و احساسات انسانی را بیان کنند. علاوه بر این فن، فنون دیگری وجود دارند که یک متن را به شعر تبدیل می‌کند. با خواندن و نوشتن بیشتر شعر کم‌کم با این فنون هم بیشتر آشنا خواهی شد. منتظر آثار دیگری هستیم.

پیامک‌های کال

دوستی با پیش شماره ۰۹۱۲ پیامک زده و نوشته چرا این قدر طراحی مجله‌تون امسال عوض شد! طراحی پارسالتون خیلی بچگانه بود، بیشتر به درد دانش‌آموزای راهنمایی می‌خورد. ولی طراحی امسالتون خیلی بزرگانه شده، بیشتر به درد بابای ما می‌خوره.

دوست عزیز ما با کدوم آهنگ شما، از خودمون حرکت موزون نشون بدیم. تکلیف ما رو مشخص کن. طراحی و کاریکاتور مجله رو زیاد می‌کنیم، می‌گید مجله مال کودکان زیر پنج سال شد، کمش می‌کنیم، می‌گید مجله مناسب پیرمردای بالای ۵۵ سال شد. ما همش به سردبیر می‌گیم به مجله دست نزن ولی تا حواس ما پرت میشه، مجله رو دستکاری می‌کنه.

دوستی با پیش شماره ۰۹۳۸ نوشته چرا دیگه شبکه زرد ندارید. ما تازه داشتیم زرد می‌شدیم.

دوست عزیز این همه رنگ تو دنیاست. یه رنگ دیگه انتخاب کنید خوب. قرمز یا آبی مگه چه اشکالی داره که می‌خواید خودتون رو زرد کنید. تازه شاعر از قدیم گفته: مشکي رنگ عشقه نه زرد.

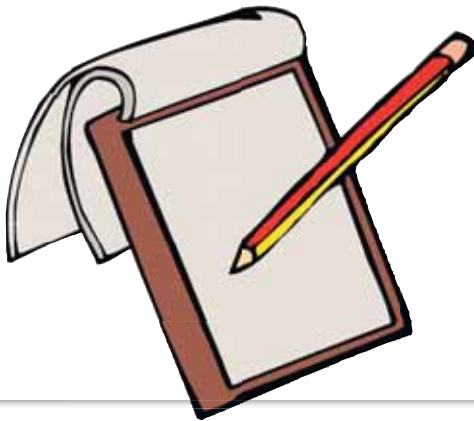




نامه‌های برقی

کوتاه منه و خوش حال می‌شم که اونو توی مجلتون چاپ کنید و اگر چاپ شد بهم خبر بدید و البته امیدوارم همچین داستان خوبی رو از دست ندید و حتماً چاپش کنید! چون معلم ادبیاتم ازش خوشش اومد و گفت که براتون بفرستم تا چاپ بشه!»

دوست عزیز وقت کردی یه خورده برای خودت نوشابه باز کن و از خودت تعریف کن. داستانت رو خوندم. هنوز داستان نشده بود. باید درباره داستان و عناصر داستانی بیشتر مطالعه کنی و داستان‌های بیشتری بنویسی. از اونجا که این داستان اولت بود و ما داستان‌های اول رو چاپ نمی‌کنیم، این داستان چاپ نشد. داستان دومت رو بفرست تا اون رو چاپ کنیم. ما همیشه اعتقاد داریم، داستان‌های دوم بهتر از داستان‌های اول هستند. منتظر داستان دومت هستیم.



دوست عزیز و قدیمی مجله، سرکار خانم فریدا زینالی از تبریز نامه برقی برایمان نوشته و گفته است:
«سلام. روزتون بخیر و خسته نباشید.

نمی‌دونم به یادتون اومدم یا نه! اردیبهشت پارسال یکی از داستان‌هایم را چاپ کرده بودید و عنوان نویسنده رو تو مدرسه گرفته بودم. نقدی هم که نوشته بودید، خیلی امیدوارم کرده بود. یک سالی از اون روزها گذشته، ولی من باز هم می‌نویسم و باز تصمیم گرفته‌ام که داستانم را برایتان ایمیل کنم.»

دست شما درد نکند خانم نویسنده. انتظار داشتیم بعد از چاپ داستانتان و رسیدن به آرزوهایتان، کلاً خود را از نویسندگی بازنشسته کنید و در سواحل هاوایی به استراحت و تمدد اعصاب پردازید. برای ما هم عجیب است که شما هنوز می‌نویسید!!! ممنون که با این همه شهرت هنوز برای مجله ما داستان می‌فرستید. الکی مثلاً ما شما را به شهرت رساندیم.

داستان جدیدتان توصیف صحنه‌های خوبی داشت، اما عناصر دیگر داستان از جمله شخصیت پردازی، زبان و لحن رعایت نشده بود. منتظر داستان‌های بهترتان هستیم.

دوست دیگری به نام مرجان اسلامبولچی از همدان برای ما نامه برقی نوشته و گفته است:
«مجله رشد عزیز سلام. این داستان یکی از اولین داستان‌های

پیغام درگیر



دوست عزیز ما هم مدتی است مشغول فکر کردن به همین قضیه هستیم و احساس می‌کنیم، دست‌هایی پشت پرده هستند که نمی‌گذارند ما بیشتر از خندوانه بدرخشیم. متأسفانه همیشه حق ما توسط برنامه‌هایی مثل خندوانه خورده می‌شود و تنها شما قدر واقعی ما را می‌دانید. ما متعلق به همه شما هستیم و دست همه مخاطبان خوب و فهیمان را از راه دور می‌فشاریم.

امضا: نویسندگان گمنام طنزهای تأثیرگذار و هیجان انگیز مجله رشد جوان.

دوست دیگری زنگ زده و گفته: چرا هر وقت زنگ می‌زنم پیغام گیر شما اشغال است؟

دوست عزیز این به دلیل محبوبیت پیغام گیر ماست. همه زنگ می‌زنند و می‌خواهند با پیغام‌گیر ما درد دل کنند. هیچی نشده، کلی هم برای خودش هوادار پیدا کرده است. دیگر جواب خود ما را هم نمی‌دهد، چه برسد به شما.

دوستی زنگ زده و پیغام گذاشته که چرا مطالب طنز شما از طنزهای برنامه خندوانه بهتر است، اما برنامه خندوانه از مجله شما معروف تر است؟